پرسشهایی درباره امامت

نویسنده: آیت‌الله‌العظمی جعفر سبحانی

اگر امامت از اصول است، چرا قرآن در این مورد سخن نگفته است؟

پاسخ: در اینکه مدیریت جامعه پس از پیامبر گرامی(ص) به شخصیت والایی نیازمند است، جای گفتگو نیست و خرد هر انسان منصفی بر این اصل داوری می‌کند و اتفاقاً قرآن کریم رهبری امت(امامت) را به صورت کلی در چند آیه مطرح می‌کند:

یک. آیه ولایت

«انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون

ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»( مائده،55)

شأن نزول آیه را بسیاری از مفسران و اهل حدیث چنین نقل کرده‌اند: «سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد. کسی به او چیزی نداد؛ امام علی(ع) در حالی که در رکوع بود، با انگشت خود که انگشتری در آن بود، به فقیر اشاره کرد که انگشتری را از دست او درآورد و رفع احتیاج نماید. او نیز جلو آمد و انگشتر را از دست امام درآورد و دنبال کار خود رفت».

در این هنگام خبر به پیامبر اکرم(ص) رسید. وی از خدا چنین درخواست نمود: «پروردگارا! همان طور که برای موسی از خاندانش وزیری معین نمودی، برای من نیز از اهل بیتم وزیری معین فرما». در این لحظه فرشتة وحی فرود آمد و آیه یاد شده را برای پیامبر خواند.

این شأن نزول را علاوه بر علمای شیعه، 66 تن از محدثان و متکلمان بزرگ اهل سنت با مختصر تفاوتی، در کتابهای خود آورده‌اند. علامه امینی مصادر آن را در کتاب شریف «الغدیر» آورده است.

اکنون باید دید چگونه این آیه مسأله امامت را مطرح می‌کند. توضیح اینکه: «ولی» در آیه یاد شده به معنی سرپرست و کسی است که زمام امور را به دست گیرد؛ لذا پدر و حاکم را ولی می‌خوانند و می‌گویند: «الأب ولی الطفل»، و «الحاکم ولی القاصر». از آنجا که محور سخن «ولی مؤمنان» است، طبعاً مقصود از «ولیکم الله»، امام و حاکم آنها خواهد بود. حتی قرائن موجود در آیه و شأن نزول آن، روشن‌ترین گواه است که مراد از «ولی»، امامت و سرپرستی است. اینک قرائن:

الف)اگر مقصود از «ولی» در «ولیکم» غیر از ولایت و زعامت دینی و مقام سرپرستی باشد؛ مثلاً گفته شود مقصود از آن «محب» و «ناصر» است، در این صـورت منحصـر کردن مقـام به سه فـرد، بی‌جهـت خواهد بود؛ زیرا همه افراد با ایمـان، محب و دوست و ناصـر یکدیگـرند و اختصاص به این سه نفر ندارد.

ب)ظاهر آیه این است که تنها این سه تن بر جامعه مسلمانان ولایت دارند. در این صورت باید گروهی که ولایت دارند، غیر از گروهی باشند که تحت ولایت هستند. اگر ولی را به معنی رهبر و سرپرست امور مسلمانان بگیریم، طبعاً این دو گروه از هم جدا و متمایز می‌شوند؛ اما اگر آن را به معنی دوست و یاور بگیریم، این دو گروه، یکی می‌شوند؛ زیرا همه افراد، محب و دوست یکدیگر و ناصر و یاور هم هستند.

ج)هرگاه مقصود دوستی و نصرت باشد، می‌بایست تنها به «الذین آمنوا» اکتفا شود و دیگر به آوردن این جمله که «در حال رکوع زکات می‌دهند»، نیازی نباشد؛ زیرا در جامعه با ایمان، همه افراد با یکدیگر دوست و یاور هستند؛ خواه در حالت رکوع زکات بدهند یا نه.

از این رو مفاد آیه، همان است که پیامبر گرامی(ص)در یکی از سخنانش فرموده است: «ای علی، تو پس از من ولی هر فرد با ایمان هستی.»2 لفظ «بعدی» گواه بر این است که مقصود از «ولی» همان مقام رهبری و حکومت و سرپرستی در امور دینی و دنیوی است، نه محبت و دوستی؛ زیرا اگر دوستی بود، به زمان درگذشت پیامبر(ص) اختصاص نداشت.

دو. آیه «أولوا الامر»

آیه پیشین تنها آیه‌ای نیست که امامت و ولایت را به صورت یک اصل مطرح می‌کند، بلکه آیه اطاعت «اولو الامر» نیز نمونه‌ای دیگر است؛ چنان که می‌فرماید:

«یا أیها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و اولیای امر خود فرمان برید.» (نساء،59)

«اولو الامر» در آیه که به معنای «فرمانروایان» است، حاکی از فرمانروایی گروهی است که اطاعت آنان در کنار اطاعت خدا و رسول، قرار گرفته است. فخر رازی در تفسیر خود، بیان شیوایی دارد و می‌گوید: از اینکه اولوالامر در کنار خدا و رسول قرار گرفته، باید گفت که صاحبان این منصب، معصوم از گناه و پیراسته از خطا بودند؛ زیرا گذشته از اینکه در کنار دو معصوم (خدا و پیامبر) واقع شده‌اند و باید با آن دو همگون باشند، از اینکه اطاعت «اولوالأمر» بدون قید و شرط لازم شمرده شده، باید گفت این فرمانروایان، انسانها معصومی هستند که پیراسته از گناه و خطا می‌باشند و اگر غیر آن بود، حتماً باید حدود اطاعت آنها محدود گردد، در حالی که قرآن، بدون حد و مرز اطاعت آنها را لازم شمرده است.

این دو آیه (آیه‌های ولایت و اولو الامر) مسأله امامت را به طور مستقل مطرح می‌کند، در حالی که برخی از آیات هر چند مسأله امامت را مطرح نمی‌کند؛ ولی شأن نزول آن حاکی است که در این مورد نازل شده است؛ مانند آیه «اکمال».

سه. آیه اکمال

«الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا

امروز دین شما را برای شما کامل ساختم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم...»(مائده،3)

مفسران و گروهی از محدثان ، نزول این آیه را در حجه‌الوداع در ـ روز غدیر خم ـ روزی که علی(ع) به مقام امامت منصوب گشت، یادآور شده‌اند. با توجه به این سه آیه، پاسخ سؤال روشن می‌شود که مسأله امامت و ولایت در قرآن مطرح است و هرگز قرآن آن را ناگفته نگذاشته است.

چرا نام امامان در قرآن نیامده است؟

پاسخ: روش آموزشی قرآن بیان کلیات و اصول عمومی است. تشریح مصادیق و جزئیات غالباً برعهده پیامبر گرامی(ص) می‌باشد. رسول خدا نه تنها مأمور به تلاوت قرآن بود، بلکه در تبیین آن نیز مأموریت داشت؛ چنان که می‌فرماید:

«و أنزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون

قرآن را بر تو فرستادیم تا آنچه برای مردم نازل شده است، برای آنها بیان کنی و آشکارسازی، شاید آنان بیندیشند.»(نحل، 44)

در آیه یاد شده دقت کنید، می‌فرماید: «لتبین» و نمی‌گوید: «لتقرأ» یا «لیتلو» و این نشانه آن است که پیامبر(ص) علاوه بر تلاوت، باید حقایق قرآنی را روشن کند؛ بنابراین انتظار اینکه مصادیق و جزئیات در قرآن بیاید، همانند این است که انتظار داشته باشم، همه جزئیات در قانون اساسی کشور ذکر شود. اکنون برخی از روشهای قرآنی را در مقام معرفی افراد بیان می‌کنیم:

1. معرفی به نام

گاهی وضعیت ایجاب می‌کند که فردی را به نام معرفی کند؛ چنان‌که می‌فرماید:

«و مبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه احمد

[عیسی می‌گوید:] به شما مژده پیامبری را می‌دهم که پس از من می‌آید و نامش احمد است».(صف،6) در این آیه، حضرت مسیح(ع)، پیامبر(ص) پس از خویش را به نام معرفی می‌کند و قرآن نیز آن را از حضرتش نقل می‌نماید.

2. معرفی با عدد

و گاهی موقعیت ایجاب می‌کند که افرادی را با عدد معرفی کند؛ چنان که می‌فرماید: «و لقد أخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا: خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرگروه برانگیختیم.» (مائده،11)

3. معرفی با صفت

بعضی اوقات وضعیت به‌ گونه‌ای است که فرد مورد نظر را با اوصاف معرفی کند؛ چنان که پیامبر خاتم(ص) را در تورات و انجیل، با صفاتی معرفی کرده است:

«الذین یتبعون الرسول النبی الأمی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراه و الإنجیل

کسانی که از رسول و نبی درس ناخوانده‌ای پیروی می‌کنند که نام و خصوصیاتش را در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، که آنان را به نیکی دعوت کرده و از بدیها بازشان می‌دارد، پاکیها را برای آنان حلال کرده و ناپاکی‌ها را تحریم می‌نماید و آنان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و بارهای گران و زنجیرهایی که بر آنان بود، از ایشان بر می‌دارد.»(اعراف،157)

با توجه به این روش، انتظار اینکه اسامی دوازده امام با ذکر نام و اسامی پدر و مادر در قرآن بیاید، انتظاری بی جاست؛ زیرا گاهی مصلحت در معرفی به نام است و گاهی معرفی به عدد و احیاناً معرفی با وصف.

اگر این اصل را بپذیریم و بگوییم خداوند باید کلیه مسائل اختلاف آفرین را در قرآن ذکر کند، تا مسلمانان دچار تفرقه نشود؛ در این صورت باید صدها مسأله کلامی و عقیدتی و فقهی و تشریعی در قرآن ذکر شده باشد، مسائلی که قرنها مایه جنگ و جدل و خونریزی در میان مسلمانان شده است؛ ولی قرآن در باره آنها به طور صریح و قاطع ـ که ریشه‌کن کننده نزاع باشد ـ سخن نگفته است، مانند:

1.صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات؟

2.حقیقت صفات خبری مانند استوای بر عرش چیست؟

3.قدیم یا حادث بودن کلام خدا.

4. جبر و اختیار.

این مسائل و امثال آنها هر چند از قرآن قابل استفاده است؛ ولی آن‌چنان شفاف و قاطع که نزاع را یکسره از میان بردارد، در قرآن وارد نشده است و حکمت آن در این است که قرآن مردم را به تفکر و دقت در مفاد آیات دعوت می‌کند، بیان قاطع همه مسائل، به گونه‌ای که همه مردم را راضی سازد، بر خلاف این اصل است.

پرسشگر تصور می‌کند که اگر نام امام و یا امامان در قرآن می‌آمد، اختلاف از بین می‌رفت، در حالی که این اصل کلیت ندارد؛ زیرا در موردی تصریح به نام شده ولی اختلاف نیز حاکم گشته است. بنی‌اسرائیل از پیامبر خود خواستند فرمانروایی برای آنان از جانب خدا تعیین کند تا تحت امر او به جهاد بپردازند و زمینهای غصب شدة خود را بازستانند و اسیران خود را آزاد سازند. آنجا که گفتند:

«اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکاً نقاتل فی سبیل الله : آنان به پیامبر خود گفتند: برای ما فرمانروایی معین کن تا به جنگ در راه خدا بپردازیم.» (بقره،246)

پیامبر آنان، به امر الهی فرمانروا را به نام معرفی کرد و گفت:

«إن الله قد بعث لکم طالوت ملکا :خدا طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است.»(بقره،247)

با اینکه نام فرمانروا با صراحت گفته شد، آنان زیر بار نرفتند و به اشکال تراشی پرداختند و گفتند:

«أنى یکون له الملک علینا ونحن أحق بالملک منه ولم یؤت سعه من المال: او چگونه می‌تواند فرمانروای ما باشد، حال آنکه ما به فرمانروایی از او شایسته‌‌تریم، و او توانمندی مالی ندارد؟»(بقره،247)

این امر دلالت بر آن دارد که ذکر نام برای رفع اختلاف کافی نیست، بلکه باید موقعیت جامعه، آماده پذیرایی باشد. چه بسا ذکر اسامی پیشوایان دوازده‌گانه، سبب می‌شد که آزمندان حکومت و ریاست به نسل‌کشی بپردازند تا از تولد آن امامان جلوگیری کنند؛ چنان که این مسأله درباره حضرت موسی(ع) رخ داد . درباره حضرت مهدی(ع) که اشاره‌ای به نسب و خاندان ایشان شد، حساسیتهای فراوانی پدید آمد و خانه حضرت عسکری(ع) مدتها تحت نظر و مراقبت بود تا فرزندی از او به دنیا نیاید و در صورت تولد، هر چه زودتر به حیات او خاتمه دهند.

در پایان یادآور می‌شویم: همان‌طور که گفته شد، قرآن به سان قانون اساسی است. انتظار اینکه همه چیز در آن آورده شود، کاملاً بی‌مورد است. نماز و روزه و زکات که از عالی‌ترین فرایض اسلام است، به طور کلی در قرآن وارد شده و تمام جزئیات آنها از سنت پیامبر(ص) گرفته شده است